



بنیاد اندیشه نگاه حرف‌ای به نشر آثار پژوهشی و آفرینشی دارد و هیچ‌گاه نگاه بازاری موجود و رایج در بازار نشر کشور را ملاک و معیار خود تعریف نکرده است. با این نگاه می‌توان هم به نحوی از محققین و نویسندگان حمایت کرد و هم معیاری برای چاپ و نشر حرفه‌ای خواهد بود.

بدین مناسبت ۱۴ دلو ۱۳۹۵ فعالیت‌های یک ساله بنیاد اندیشه با حضور شخصیت‌های فرهنگی، شاعران، نویسندگان و دانشجویان گرمی داشته شد. این جلسه مورد استقبال همه فرهنگیان و پژوهشگران و دانشجویان کابل قرار گرفت. کتابخانه بنیاد اندیشه برای مراجعین کم آمد و تعداد بسیاری از علاقمندان به این جلسه روی راه‌پله‌ها و طبقه بالا برنامه را دنبال می‌کردند. حسین حیدریگی مدیرمسئول فصلنامه ادبیات معاصر و مسئول انتشارات بنیاد اندیشه ضمن خوش آمدگویی به مهمانان و فرهنگیان، در صحبتی کوتاه در مورد فعالیت‌های یک ساله بنیاد گفت: ما یاران بنیاد اندیشه خوشحال هستیم که در طی یک سال گذشته

گزارش جشن یک‌سالگی فعالیت‌های بنیاد اندیشه و رونمایی فصلنامه‌ها و کتاب‌های انتشارات بنیاد اندیشه

یک سال از فعالیت‌های فرهنگی و ادبی بنیاد اندیشه گذشت. در این یک سال گذشته فعالیت‌ها و تلاش‌های بنیاد اندیشه متمرکز، هدفمند و جدی طبق برنامه‌های کلان فرهنگی طراحی شده دنبال شده است. در این بنیاد به جز از طرح‌هایی که در حال اجرا است، در طی این یک سال دو فصلنامه وزین «ادبیات معاصر» و «اندیشه معاصر» مرتب و به زمان منتشر شده است. علاوه بر آن از طرف بخش انتشارات بنیاد اندیشه نیز کتاب‌های مختلف ادبی و تاریخی به چاپ رسیده است. این کتابها عبارتند از: «جستارها»، «سرزمین و رجال»، «ساختار طبیعی هزاره‌جات» و «سرزمین و رجال» مجموعه آثار یک تا سه، اثر مرحوم حسین نایل، «تاریخ حکمای متقدمین» با مقدمه و تعلیقات علی امیری، «نژادنامه افغان» اثر علامه فیض محمد کاتب، «سایه روشن‌ها» مجموعه نقد داستان و رمان اثر علی پیام، «تلوآسه» رمانی از قاسم‌سام قاموس، «یادنامه‌های علامه فیض محمد کاتب» دو عنوان. انتشارات



بنابر ضرورت‌های فرهنگی و برنامه‌هایی که توسط مسئولین بنیاد طراحی و برنامه‌ریزی شده بود، توانسته‌ایم گام‌های خوبی را برداریم. هم‌چنین خرسندیم که تعداد کتاب‌های خوبی را توانسته‌ایم از طرف انتشارات بنیاد اندیشه چاپ کرده به دست علاقمندان برسانیم؛ کتاب‌هایی که امروز شما شاهد رونمایی و نقد و بررسی آن‌ها هستید. هم‌چنین امروز جشن و تجلیل از فعالیت‌های یک‌ساله بنیاد و نشر دو فصلنامه بنیاد اندیشه؛ «فصلنامه ادبیات معاصر» و «فصلنامه اندیشه معاصر» است. واقعیت این است که کارهای فرهنگی متکی به فضای کلی فرهنگی جامعه است و هرگز از طرف جمع محدودی امکان انجام کار شایسته و بایسته وجود ندارد. ما هم که در طول یک سال گذشته توانسته‌ایم کارهای قابل قبولی را انجام بدهیم از این روی است که تمام یاران فرهنگی و قلم‌به‌دست ما از دور و نزدیک همواره یاری‌کننده ما بودند و ما از این مسرت به خود می‌بایم. امیدواریم که این همدلی یاران همچون گذشته ادامه داشته باشد.

۶. باید در قسمت‌گزینش مقالات نیز با توجه به آنچه که گفتم سخت‌گیری‌هایی نیز صورت بگیرد.

خوشبختانه وقتی من چندین شماره از مجله را دیدم، اکثریت این پیشنهاداتم جنبه عملی به خود گرفته و آن موارد تحقق پیدا کرده است. مجله از لحاظ کیفیت مقالات و نقد و بررسی‌هایی که صورت گرفته است خوب است و هر شماره پیشرفت‌هایی داشته. هم‌چنین طراحی و صفحه‌آرایی مجله بسیار چشمگیر است. در یک سالگی مجله من باز هم پیشنهاداتی دارم که در حد ممکن تلاش شود که مجله به وقت و زمان آن چاپ شود. ولی به این معنا نیست که کیفیت مجله قربانی انتشار به موقع آن شود. دیگر این که در کنار بخش‌های مختلف مجله، بخش هنری آن کمی تقویت شود؛ مثلاً در مورد موسیقی و سینما بخش‌هایی اضافه شود. امیدوارم که کیفیت مجله در سال جدید نیز بهتر شود و موفقیت همکارانم را در هیئت تحریریه خواهانم.



داکتر محی‌الدین مهدی از دیگر سخنرانان این برنامه فرهنگی و ادبی بود که به سخنرانی پرداخت و درباره استاد نایل گفت: من با مرحوم حسین نایل از طریق کتاب «سیری در ادبیات سده سیزدهم هجری» آشنا شدم. فکر می‌کنم این کتاب در دهه شصت نوشته شده است؛ کتابی است وزین و بی‌ظنیر. از آن به بعد برخی از آثار ایشان به نظر من تحقیق است و نبودشان یک ضایعه بزرگ برای جامعه افغانستان است.

مطلبی را که می‌خواهم خدمت شما عرض کنم در ادامه مطالعات من است که بخشی از آن را درباره «تأملی درباره حدود غرجهستان» با شما شریک می‌کنم. جغرافیای تاریخی یک مفهوم سیال و متحول است. یک زمانی یک محدوده کوچک را دربر می‌گیرد و زمانی هم این مفهوم وسیع می‌شود. غرجهستان به گمان من یک چنین مفهومی دارد. غرجهستان مجاری علیای دریای مرغاب است. مناطق مرکزی افغانستان کنونی را جغرافی دانان دوره اسلامی به چهار قسمت تقسیم می‌کنند. یک قسمت را غور می‌نامند که با مجاری دریای هریرود، خاش‌رود و فرارود منطبق است. یک قسمت را هم جبال‌غزنی می‌نامند که با مجاری دریای هلمند و رودخانه‌هایی که به سمت غزنی در حرکت هستند را شامل می‌شود. بامیان که با مجاری دو رودخانه کلان که یکی رودخانه خود بامیان است که در دوشی با رودخانه اندرآب یکجا می‌شود و دیگری رودخانه بلخاب است، این محدود را بامیان نامیده‌اند. چهارمی را غرجهستان نامیده‌اند

اولین سخنران این جلسه حسین فخری نویسنده پیش‌کسوت کشور بود. ایشان ضمن ابراز خوشحالی از فعالیت‌های فرهنگی بنیاد اندیشه گفت: لازم می‌دانم که نخستین سالگرد فصلنامه ادبیات معاصر را خدمت همه شما و به خصوص خدمت بنیاد اندیشه، حضور مدیرمسئول و معاون آن و همه دوستان تبریک بگویم. من در سال گذشته به دوستان چند پیشنهاد مشخص داشتم. لازم می‌دانم که همان پیشنهادات خود را با تأکید بیشتر دوباره تکرار کنم و در نهایت از آن‌ها یک جمع‌بندی داشته باشم. پیشنهاد من سال گذشته درباره فصلنامه ادبیات معاصر این پیشنهادات را داشتم:

۱. مجله باید کاملاً ادبی و فرهنگی باشد و آب به آسیاب هیچ حزب، ایدئولوژی، سازمان، قوم و نژاد خاصی نریزد و فارغ از همه این‌ها کار کند؛
۲. آغوش بنیاد اندیشه، فصلنامه‌های بنیاد اندیشه برای همه شاعران، هنرمندان، منتقدین فارغ از نظر و دیدگاه‌هایشان باز باشد؛
۳. به هر مقاله که کیفیت لازم را داشته باشد، اجازه نشر بدهند؛
۴. آغوش مجله به روی جوانانی که آثارشان بشارت دهنده است و کیفیت لازم ادبی و فرهنگی را دارد باز باشد؛
۵. باید کیفیت مجله به لحاظ محتوا و فرم حفظ شود؛

تربیتی است. در واقع، در نظام آموزش و پرورش قرار می‌گیرد که در آنجا تربیت مقدم بر تعلیم است. خود کتاب از این موضوع صحبت نمی‌کند. کتاب معلوماتی در این باره برای مخاطب منتقل نمی‌کند. اما می‌خواهد یک نظام تربیتی را بازسازی کند. این نظام غیریت‌ساز نیست. فرقه‌گرایی نمی‌کند. حکمت میراث خاص یک قوم نیست. بشر اعضای یک خانواده است. از آنجایی که ما بشر هستیم میراث‌دار معارف بشری هستیم. این چیزی است که در ذهن کاتب است. نکته دوم در مورد این کتاب این است که این کتاب با همه کوچکی خود در خلل یک سنت قرار می‌گیرد. سنت تاریخ حکمانویسی.



کتابهای چاپ شده دیگر توسط انتشارات بنیاد اندیشه، سه اثر استاد حسین نایل است؛ «جستارها، تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ، (مجموعه مقالات)، «یادداشت‌هایی دربارهٔ سرزمین و رجال هزاره جات» و «ساختار طبیعی هزاره‌جات». دین محمد جاوید در مورد آثار نایل گفت: مطالعه آثار نایل در واقع بازخوانی رنج جانکاهی است که از یک مرد بزرگ که کوله بار این رنج را بر دوش خود حمل می‌کرده است. و این رنج در آثار نایل چه به صورت ظاهر و چه در متن اثر دیده می‌شود. شما وقتی آثار استاد نایل را ببینید، متوجه خواهید شد که چه زحمتی را در راه تاریخ‌نگاری متحمل شده است. نایل در زمانه‌ای زندگی می‌کرد که ایدئولوژی‌های مختلف از چهارسو به افغانستان هجوم آورده بود. او کسی است که تحت تأثیر این ایدئولوژی‌ها قرار نمی‌گیرد. به این معنی که در نوشته‌هایش زنده‌باد و مرده‌باد تأثیری نداشته است. آثار نایل به دو بخش ادبی و تاریخی تقسیم می‌شود. بخش تاریخی نیز به دو بخش تقسیم می‌شود. یک دسته آن‌هایی است که خود ایشان بررسی و تحقیق کرده‌اند و نظریاتی را که آورده، پشتوانه نظریات خود قرار داده. بخشی از کار نایل بسیار هوشمندانه و ظریف است به عنوان مثال آثاری که مربوط به تحقیق خودش است. در مورد پیشینه هزاره‌ها سه نظریه است: بومی بودن؛ مختلط؛ مغولی بودن. او نظریه بومی بودن هزاره‌ها را انتخاب کرده و دلایل زیادی می‌آورد. به عنوان مثال خاطرات اسکندر مقدونی، سیاح چینی را ذکر می‌کند و یا دلایل دیگری از منابع مختلف برای تأیید ادعایش وجود دارد.

نقد ادبی در کشور چندان جایگاهی ندارد. انتشارات بنیاد اندیشه در نظر دارد که سلسله کارهای پژوهشی را در این زمینه و برای زمینه‌سازی

که مجاری رودخانه مرغاب است. در معجم‌البلدان که ترجمه فارسی آن می‌شود فرهنگ شهرها می‌شود و با قوت حموی غرجهستان را چنین توصیف می‌کند:

غرجهستان (غرجهستان)، ولایتی است که سلطانی ندارد و هر سلطانی را در آن گذار نیست. هرات در غرب، غور در شرق آن قرار دارد. مرو رود از شمال و غزنه از جنوب آن را دربر گرفته است و در آنجا حاکم یا پادشاه را شاه می‌خوانند. اما معنای غرش همان کوه است. معنای شاه همان شاه و حاکم است. بنابراین، غرشاه یعنی شاه کوهستان. شاهانش را تا هنوز شاه می‌خوانند. در آن ناحیه نه‌ری است که مرو رود نام دارد. ناحیه وسیع با روستاها و قصبات بسیار. ده مسجد جامع دارد که بزرگترین شان در قصبه بشیر است. شاه در این مکان می‌باشد. این ولایت را درب‌ها و ابواب است آهنین که کسی را بدون اجازه توان ورود به آن نباشد. در آنجا عدالت اجرا می‌شود. مردانش اهل کار، خیراندیش و گشاده‌رو است و هم تبار هم هستند. غرشاه دو شهر دارد؛ یکی را بشیر و دیگری را سُروی می‌خوانند که هر دو در بزرگی یکسانند. شاه که کشور به نامش یاد می‌شود در روستایی به نام مریکان می‌نشیند. هر دو شهر از سبب آب فراوان، سرسبز و پر از باغ و بوستان است. راه از میان بشیر و سُروی از جنوب کوهستان می‌گذرد.



کتاب دیگری که درباره‌اش صحبت شد، «تاریخ حکمای متقدمین» بود. این کتاب حجم بسیار کوچکی دارد که علی امیری مقدمه‌ای بر آن نوشته است. آقای امیری در صحبت کوتاهی دربارهٔ این کتاب گفت: «تاریخ حکمای متقدمین» یک کتاب درسی بوده است که در سال ۱۳۰۲ توسط مطبعه وزارت معارف چاپ شده است. این در زمانی بوده که کاتب از مقام کتابت دربار حبیب‌الله خان منتقل شده است به دارالتألیف دارالتألیف کمیسیونی بود که به قول امروزی‌ها مسئول تدوین کتب درسی بود. تاریخ‌نویس‌های اسلامی یک آغاز و یک پایان برای تاریخ نوشتن خودشان متصور می‌شدند که به تعبیر خودشان همان آدم و خاتم است؛ آغاز خلقت و پایان خلقت. این کتاب هم از حضرت آدم شروع می‌شود تا حضرت عیسی و نام هشتاد و یک نفر در این کتاب ذکر شده و به آن‌ها پرداخته شده است. برخی آدم‌ها در این لیست گمنام هستند. این کتاب نماینده یک گفتار است. هدف کاتب هم این نبوده است که به خواننده معلومات و یا ذهنیت بدهد. گفتاری که بر این کتاب حاکم است، گفتار

ذهن نقد ناپذیر ذهن انسان افغانستانی پیش کش جامعه ادبی نماید. (سایه روشن‌ها) اثر علی پیام اولین مجموعه نقد ادبی به چاپ رسیده



است. یعقوب یسنا درباره این کتاب صحبت کرد و گفت: نقد همان تعبیر یا معیارهایی است که ما از کتاب‌های مهم یا پیشرو استخراج می‌کنیم و ایسن معیارها را بر کتابهای بعدی تعمیم می‌دهیم که آیا کتابهایی که بعداً نوشته شده طبق این معیارها ارائه شده‌اند یا نه؟ مرحله بعدی انتقاد و یا نظریه پردازی درباره این معیارها می‌باشد. به ایسن دلیل درباره این معیارها نظریه پردازی می‌شود که این معیارها هم زمانی کهنه می‌شود. یعنی زمانی می‌رسد که این معیارها دست و پا گیر می‌شود. وظیفه ما هم ایجاد می‌کند که این معیارها را نقد کنیم. تا زمانی که ما نظریه‌های جدید را در رابطه با نقد ادبی مطالعه نکنیم و تنها به این دیدگاه سنتی از تعریف نقد که جدا کردن سره از ناسره است اکتفا کنیم، در این عرصه بهبودی حاصل نخواهد شد. نتیجه این می‌شود که ما در دایره تعریف لفظ و معنا می‌مانیم و پیشرفتی نمی‌کنیم. متأسفانه در دانشگاه‌های افغانستان نقد ادبی چندان شناخته شده نیست و جایگاهی ندارد. من می‌توانم ادعا کنم که استادانی که در دانشگاه‌های افغانستان نقد ادبی می‌نویسند، تا هنوز بین تاریخ ادبیات، تذکره‌نویسی و نقد ادبی تفکیکی قائل نمی‌شوند. اما نقد در بیرون از دانشگاه بسیار بهتر از داخل دانشگاه رشد کرده است و کارهای بهتری در مجلات و روزنامه‌ها و انجمن‌های ادبی و فرهنگی صورت گرفته است. اگر شما مجله ادبیات معاصر و امثال آن را با مجلاتی که در حوزه‌های آکادمیک و رسمی ما مثلاً در دانشگاه کابل مقایسه کنید متوجه خواهید شد که این گونه مجلات بسیار دیدگاه انتقادی‌تر، شناخت ادبی بهتری نسبت به همتایان خود دارند. تجربه من هم در دوره تحصیلم این است که در آن مدت به هیچ جزوه‌ای به نام رهنورد زریاب و یا حسین فخری برنخوردم. هم‌چنین به نام داستان کوتاه یا رمان برنخوردم. ادبیات داستانی ژانر غالب ادبیات جهان را تشکیل می‌دهد اما ما یک جزوه و یا یک واحد درسی در این مورد در دانشگاه‌هایمان نداریم. اما سایه روشن‌های علی پیام؛ از این جهت این کتاب برای من مهم است که در مورد ادبیات داستانی نوشته شده است. یعنی تعدادی از داستان‌هایی را معرفی کرده است. اگر بخواهم یک چشم‌اندازی به این مجموعه مقالات داشته باشم، می‌توانم آن‌ها را به سه گروه تقسیم‌بندی کنم، گروه اول نقدهای جدی و فنی است. دوم

نقدهای متوسط و سوم نقدهایی است که بیشتر ابراز نظر است. در مورد گروه اول نقدهایی است که پیام در مورد داستان‌های حیدریگی نوشته است. در این جا پیام به متن داستان ارجاع بیشتری داده است. یعنی نمونه‌هایی از داستان‌ها آورده است و با آن‌ها داستان‌ها را نقد کرده است. در مورد نقدهای متوسطی که ایشان در این کتاب ارائه کرده‌اند می‌توانم بگویم که دقت بیشتری بر داستان‌ها داشته است اما وقتی می‌گوید که زاویه دید مثلاً تغییر کرده است یا شخصیت پردازی این طور ارائه شده است، رفرنس‌ها برای خواننده گنگ است و برای ما معرفی نمی‌شود. در ارتباط با ابراز نظر هم باید بگویم یک داستان وجود دارد از حلیم تتویر. در جایی آقای پیام از این ایشان توصیفی ارائه می‌کند، گاهی هم انتقادی می‌کند. خواننده نمی‌تواند حدس بزند که توصیف را معیار قرار دهد یا نقد را. مشکل جدی ما در حوزه نقد در افغانستان هم در حوزه شعر و هم در حوزه نقد داستان این است که آثار دسته‌بندی نشده است. من نمی‌دانم فخری و زریاب در کجای ادبیات داستانی افغانستان قرار می‌گیرند. سبک داستانی آن‌ها چیست؟ محتوای داستان‌های آنان چه چیزی است؟ پیام اگر چنین رویکردی می‌داشت، فکر می‌کنم خیلی بهتر بود. ما در بررسی ادبیات افغانستان این دسته‌بندی را از نظر محتوایی، موضوعی، تاریخی و سبکی نداریم.



حلیم سرروش سخنران دیگری بود که درباره رمان «تلاسه» اولین رمان قاموس صحبت کرد. او گفت: تلاسه تجربه‌ای نو در عرصه داستان‌نویسی افغانستان است. رمانی با تکنیک و ساختاری منحصر به فرد در افغانستان. این رمان برای خواننده حرفه‌ای حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. اما برای خواننده‌ای که صرفاً آن را به قصد لذت یا سرگرمی بخواند، شاید چیز خاصی نداشته باشد. تلاسه با طرح، پیرنگ، موضوع و شخصیت‌پردازی و برخی عناصر داستانی پیشامد ریزم توجه جدی ندارد و به سبک و سیاق ادبیات داستانی و رمان نو بیشتر وفادار است. موضوع واحدی در تلاسه وجود ندارد که محتوای مشخصی را ساخته باشد، هر یک از فصل‌های رمان را می‌شود به صورت جداگانه قرائت کرد. تنها چیزی که فصل‌های رمان را به یکدیگر وصل می‌کند، مسائلی از قبیل انقلاب و جنگ و تلاسه‌ها و بی‌قراری هاست. این رمان روایتگر هنرمندانه از انقلاب، جنگ، مهاجرت و سپس ویرانی‌ها و نابسامانی‌ها و پریشانی‌های برخاسته از جنگ در افغانستان است. تلاسه می‌خواهد



در رمان‌ها و داستان‌های جدید هدفمند و برای تأکید بر مسئله‌ای، یا برای سرخ دادن به خواننده به کار می‌رود و یا برای نشان دادن قدرت نویسنده می‌باشد. تکنیک بعدی که در این رمان خیلی برجسته است تک‌گویی‌های درونی است. تک‌گویی‌های مستقیم و غیر مستقیم را در رمان داریم. در تک‌گویی‌های درونی مستقیم نویسنده ردپایی از خود باقی می‌گذارد و وارد ذهن شخصیت‌هایش می‌شود. تک‌گویی‌های غیر مستقیم که در رمان بسیار تکرار شده است، نشان دهنده قدرت نویسنده است، طوری که در یک پاراگراف دو زاویه دید متفاوت را مشاهده می‌کنیم. در یک جاهایی از رمان هم شبه رئالیسم جادویی را مشاهده می‌کنیم. از همه زوایای دید در رمان استفاده شده است که باز هم قدرت نویسنده را نشان می‌دهد. در آخر هم اگر از کاستی‌های رمان نام ببریم. به نظر من خلاقیت زبانی خاصی در بین آثار نویسندگان ما مشاهده نشده است. این رمان هم شامل این موضوع می‌گردد. شخصیت پردازی به نظر در این رمان ماندگار نیستند؛ با یک بار خواندن رمان شخصیت‌ها در ذهنتان ماندگار نمی‌شود. یا بهتر بگویم در ذهن من چنین اتفاقی نیفتاد. این برنامه فرهنگی همراه با رونمایی کتاب‌های چاپ شده انتشارات بنیاد اندیشه، رونمایی فصلنامه ادبیات معاصر، فصلنامه اندیشه معاصر و اجرای موسیقی سنتی پایان یافت.

اداره نشریه

بگوید که جنگ و پیامدهای زبان‌بار آن چگونه بنیادهای نویسان مدرن انسانی را در افغانستان به فنا و نیستی می‌دهد. بصیر بی‌تا آخرین کسی بود که به عنوان سخنران دعوت شد و به شرح و توصیف بخشی از رمان تلواسه پرداخت. بی‌تا هم تلواسه را یکی از بهترین اثرهایی خواند که در سال‌های اخیر در کشور چاپ شده است و در مورد آن گفت: خوشبختانه رمان تلواسه در دورانی که نویسندگان کمتر به تکنیک بها می‌دهند، به این موضوع اهمیت خاصی داده است. می‌خواهم آن جنگ و ضد جنگ است. رمان چهارده فصل دارد و در هر فصل ۱۳۹ راوی تلاش می‌کند، اندیشه‌ها و دغدغه‌های خود را از جهان بیان کند. هر فصل برشی از یک زمان است. این برش‌های زمانی مانند فصل دوم دختری است روان در سرک که از روبه‌رویش موترهای ارتش سرخ با چراغ‌های فول وارد می‌شوند. بازگشت به گذشته اتفاق می‌افتد و خواننده می‌تواند مسیر رخدادها و اتفاقات شخصیت‌ها را در رمان دنبال کند. تلواسه همان طور که از نامش پیدا است، سرشار از اضطراب، استرس و یک نوع هیجان است. هیجان‌هایی که گاهی در فضایی خفقان‌آور بیان می‌شود و گاهی در فضایی آزادتر. چند تکنیک استفاده شده در این رمان که بسیار برجسته است را تنها نام می‌برم. تکنیک تکرار، این تکنیک در رمان‌های مدرن و پست‌مدرن زیادتیر استفاده می‌شود. این تکرارها

مسئولیت نویسنده خلق کردن است

گزارشی از رونمایی و نقد رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها» اثر کاوه جبران



علی توانا

نگاه کلی به کلیت ساختار رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها» اثر کاوه جبران داشت و گفت: می‌شود در بدو نظر ساختار این رمان را الگو گرفته از رمان اسفار کاتبان ابوتراب خسروی دانست؛ هم از لحاظ زبان تا حدودی و هم از لحاظ محتوا. اما زبان این رمان، چنان‌که باید؛ با محتوا و برش زمانی‌ای در نظر گرفته شده منطبق نیست. در تکنیک بردن روایت به زمان کهن، زبان نیز باید به شکل کهن روایت شود. اما در این رمان در ابتدای رمان کمی بافت زبان قدیمی رعایت شده، اما هر چه به آخر نزدیک می‌شویم این بافت زبانی کمرنگ می‌شود و کم‌کم به کلی از بین می‌رود. هم‌چنین در مورد درونمایه این رمان اشاره‌ای داشت و گفت: اولین هدف نویسنده این‌گونه رمان‌ها این است که روایت را به گونه‌ای پیش ببرد که از صراحت‌گویی نسبت به اوضاع اجتماعی خود فرار کرده باشد. لذا روایت و شخصیت‌های روایت را به زمان گذشته می‌برد و به کنایه‌گویی روی می‌آورد. در این مورد، این رمان، رمان موفقی است و همان چیزی را مطرح کرده است که درد زمانه نویسنده است. این رمان در واقع همان الگوی عینی‌ای است که جامعه از تمام انواع تجربه کرده؛ ظلم، خفقان، خرافه، انحراف، دگم‌اندیشی و... این موارد همان دردهایی است که نویسنده امروز ما بایستی به آن‌ها بپردازد و در این رمان تا حدودی به شکل نمادین پرداخته شده است.

ناگهان چرخید و سر جایش استوار نشست، آنگاه انگشت سبابه‌اش را بُرد سمت شقیقه‌اش و دو بار بر آن کوبید: «از این جایم، تا زمانی که این جا را به کار نیندازید، روزگارتان همین‌طوری خواهد بود. این خلیفه نه، یکی دیگر، این ملازم نه، یکی دیگر. بالاخره یکی پیدا می‌شود که گولتان بزند. چون شما عرضه گول خوردن دارید. چون اصلاً فکر نمی‌کنید. مثل اسب گادی با چشم‌های بسته طی طریق می‌کنید. چنین اسبی را هر سواری می‌تواند قمچین بزند و به هر سمتی که دلش خواست، هدایت کند.»

مجری با این قسمت از متن رمان «زندگی به روایت پشه‌ها» برنامه را آغازگر برنامه بود. این برنامه در ۲۳ عقرب ۱۳۹۵، به همت گروه «قاف قصه» در مرکز مطالعات افغانستان، دانشگاه کابل، برگزار شد. گروه قاف قصه چند سالی است که جلسات نقد داستان و رمان را برگزار می‌کند و نقد رمان تازه منتشر شده کاوه جبران یکی از این سلسله نشست‌ها بود.

در ابتدا یکی از اعضای این جلسه به مهمانان این نشست خوش آمد گفت و درباره فعالیت‌های این جلسه هفتگی توضیح داد. اولین سخنران و منتقد این جلسه حسین حیدریگی، شاعر، داستان‌نویس و مدیرمسئول فصلنامه ادبیات معاصر بود. وی در ابتدا

ابو تراب خسروی می‌بینیم که به شکل نمادین اوضاع روز اجتماعی را بیان می‌کند. در آخر «زندگی به سفارش پشه‌ها» هم ما با یک تعداد بلواگر روبه روییم که محور اصلی رمان را شکل می‌دهد و فرجام آن شکست و سرکوب آن‌ها است. این با خرده روایت‌هایی که خاصیت رمان مدرن است، روایت می‌شود و شکل نهایی را به خود می‌گیرد.

هم‌چنین؛ بحث دیگری که می‌توان مطرح کرد، ساختار فصل‌بندی رمان است. هرچند این مورد سیال است و چندان قطعی نیست ولی شکل بهترش این است که ما رمان را فصل‌گذاری کنیم و با آغاز هر فصلی، فضایی جدیدی آغاز شود. یا در صورت دیگر، عنوان‌بندی می‌کنیم که در ادبیات کلاسیک تر ما، مثل «عزاداران بیل» چنین است. هر عنوان یک داستان، و در نتیجه رمان دارای داستان‌های مرتبط باهم‌اند که هرکدام به نوبه خود می‌تواند داستان مستقلی باشد. در این رمان هم‌شکل بهترش این است که هر فصلی داستان جداگانه داشته باشد و یک نقطه‌ای استراحت برای خواننده داشته باشد، و شروع جدیدی.

اما بحث زبان، چنانچه قبلاً گفتم، نمونه‌های داریم. مثلاً در رمان «اسفار کاتبان» اتفاق افتاده؛ داستان امروز با زمان و زبان گذشته روایت می‌شود. در این صورت وقتی طرح داستان به گذشته می‌رود، نویسنده سعی می‌کند زبان را کلاسیک و فخیم بسازد که در «زندگی به سفارش پشه‌ها» قسمت‌های اول چنین است؛ زبان کهن و فخیم است با ساختار متفاوت که این امر از نقطه قوت‌های این رمان است. همین‌که نویسنده از گذشته خارج می‌شود زبان هم به روز می‌شود ولی در قسمت‌های آخر



حیدریگی افزود: نویسنده در این رمان به مسائل فرعی‌ای پرداخته که در روح و روان جامعه امروز ما حاکمیت دارد. امروزه در جامعه دینی ما، مردم قبل از آن‌که به دنبال اصول باشند، به دنبال فروع‌اند. فروع مهمتر از اصول‌اند. مباحث بیهوده‌ای که امروز دامن‌گیر جامعه ما هست برخاسته از این نوع نگرش است. که می‌توان به عنوان نمونه از بیهودگی جنسیت، که یک فصل رمان به آن اختصاص یافته و بخش مهمی رمان را شکل داده، دیدگاه شخصیت‌های رمان نسبت به زن، نسبت‌دادن مسائل انحرافی به دین، همه واقعیت‌هایی هستند که ما امروزه در عینیت با آن‌ها مواجه هستیم و نشان دهنده شرایط نابسامان امروز ماست. شخصیت‌های اصلی رمان نگاه غیر انسانی به زن دارند. زنان ترد شده و دور از جامعه قرار می‌گیرند و شمایل‌های مادون انسانی قلم‌داد می‌شوند. این نیز برمی‌گردد به برهه‌ای از تاریخ کشور ما که حداقل ما نسل این را با پست و خون و تلخی‌های زیادی تجربه کرده‌ایم. بحث ارتداد، بحث دیگری است که به راحتی در جامعه مطرح می‌شود و نویسنده به آن پرداخته است. این الحاد و تردش‌دگی، در بحث آینه که نمادی از خودآگاهی است و بازگشت به گذشته و اصول تلقی می‌شود، تجلی می‌یابد.

حیدریگی درباره شخصیت‌های رمان کاوه جبران اشاره کرد و گفت: تغییر در شخصیت‌ها از مهم‌ترین بخشی است که در این رمان اتفاق می‌افتد. شخصیت‌های این رمان شخصیت‌های پویایی است که می‌تواند نقطه قوت رمان باشد و تا آخر رمان دچار تغییر می‌شود. به نظر پیام نویسنده به نسل جوان هم همین است؛ باید تغییر کرد. در این رمان از حکومت استبدادی و دارالخلافت‌های روایت می‌شود که در کابل موقعیت دارد. نمونه‌های این چنینی را ما در رمان‌های اسفار کاتبان و رود راوی





رمان، این ویژگی متأسفانه رعایت نمی‌شود گرچه این لطمه‌ای به ساختار رمان نمی‌زند. به هر حال، این رمان رمان خواندنی است. ما هر چند که روایت‌های نوی را در ادبیات داستان خود بیاوریم پیشرفت می‌کنیم و هر چند تکرار مکررات را پیش رو داشته باشیم، در جا می‌زنیم. رسالت فرهنگی ما این است که مباحث روز را در داستان‌های خود بیاوریم. بعضی رمان‌هایی که نوشته شده کمی فضاهای دور را نشانه گرفته است، رسالت اصلی نویسندگان ما نیست. اگر بتوانیم درد امروز ما را بیان کنیم و به تصویر بکشیم فرزند زمانه خود هستیم.

داوود ناجی خبرنگار، سخنران بعدی بود که با رویکرد تاریخی - سیاسی سخنان خود را شروع کرد و در صحبت‌هایش پیرامون رمان جبران گفت: مهم‌ترین و تنهاترین ویژگی این رمان همانا سؤال خلق کردن و مواجه کردن با خود مان است. وظیفه رمان هم این است که در ذهن ما سؤالی خلق کند و سِر ما را به دیوار بکوبد، ولی در این رمان با چنین امری کمتر مواجه شدم. نویسنده تا وسط‌های رمان به خوبی پیش می‌رود و این سؤال را تکرار می‌کند ولی بعد از آن به جرگه محافظه‌کاری پیوسته و آن آینه را زیر خاک می‌کند و برمی‌گردد به مدرسه کاه‌گلی.

ناجی افزود: تنها رهایی از شر این روزنامه‌چه، رها کردن و بازخوانی آن است و همان جایی که آینه می‌گذاریم و می‌فهمیم، همان‌جا باید رهایش کنیم. این رمان راز کوچیدن مولانا، سرگردان بودن ابن‌سینا و عقیم ماندن ذهن ما را بیان می‌کند و با جناب حیدر بیگی موافقم که کاش مکان رمان یک ناکجا آبادی می‌بود تا هر کس خود را در آن می‌دید. اگر به عربی ترجمه می‌شد، یک مصری، سوری و لبنانی با آن آشنا می‌بود. همه سیر تحول ما را با اندیشه و مواجهه با متن در کل جغرافیای این چینی آشنا می‌سازد.

عتیق ارونند منتقد بعدی بود که در مورد رویکرد فلسفی - اجتماعی عمران راتب، روزنامه‌نگار، با خوانش قسمت از مقاله و یادداشت خود تحت نام «دایره شرارت و موقعیت هرمنوتیکی» پایان بخش این محفل بود. او در این یادداشت گفت: رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها»، تلاشی است برای ملاقات دوباره با یک تاریخ. با این حال، روایت این رمان از مسیر باریکی می‌گذرد که با عبور پشه‌ای از پیش چشمان راوی، راوی را از ناآگاهی و خواب به آگاهی می‌رساند و زندگی‌اش را پیش چشمانش به تصویر می‌کشد.

عمران راتب به تصلب باورها در این رمان اشاره کرد و گفت: ایمان روزنامه‌چه‌ای محور روایت رمان کاهه را شکل می‌دهد و حوادثی را به بیان نشسته است که می‌توان در تاریخ نوشته شده و یا در حوادث نانوخته یافت. وی هم چنین اشاره کرد که روزنامه‌چه‌ای که در محور روایت رمان است، استعاره گویایی است که کارکرد و نقش آن را می‌توان در متن تاریخ محکومین و فاتحان باز یافت.

راتب گفت در آخر رمان شخصیت با ویلچر به سوی در راه می‌افتد؛ این جمله‌ای است که رمان با آن ختم می‌شود. با خوانش آخرین سطر از رمان و بحث پیرامون بازگشت امید در رمان، استعاره‌ای است از بازگشت تصلب‌ها به رهایی و آزادی.

این محفل با عکس‌های یادگاری و امضای نویسنده بر کتابش و هدیه کردن به دوست‌داران، پایان یافت.

عتیق ارونند منتقد بعدی بود که در مورد رویکرد فلسفی - اجتماعی عمران راتب، روزنامه‌نگار، با خوانش قسمت از مقاله و یادداشت خود تحت نام «دایره شرارت و موقعیت هرمنوتیکی» پایان بخش این محفل بود. او در این یادداشت گفت: رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها»، تلاشی است برای ملاقات دوباره با یک تاریخ. با این حال، روایت این رمان از مسیر باریکی می‌گذرد که با عبور پشه‌ای از پیش چشمان راوی، راوی را از ناآگاهی و خواب به آگاهی می‌رساند و زندگی‌اش را پیش چشمانش به تصویر می‌کشد.

عمران راتب، روزنامه‌نگار، با خوانش قسمت از مقاله و یادداشت خود تحت نام «دایره شرارت و موقعیت هرمنوتیکی» پایان بخش این محفل بود. او در این یادداشت گفت: رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها»، تلاشی است برای ملاقات دوباره با یک تاریخ. با این حال، روایت این رمان از مسیر باریکی می‌گذرد که با عبور پشه‌ای از پیش چشمان راوی، راوی را از ناآگاهی و خواب به آگاهی می‌رساند و زندگی‌اش را پیش چشمانش به تصویر می‌کشد.

عمران راتب، روزنامه‌نگار، با خوانش قسمت از مقاله و یادداشت خود تحت نام «دایره شرارت و موقعیت هرمنوتیکی» پایان بخش این محفل بود. او در این یادداشت گفت: رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها»، تلاشی است برای ملاقات دوباره با یک تاریخ. با این حال، روایت این رمان از مسیر باریکی می‌گذرد که با عبور پشه‌ای از پیش چشمان راوی، راوی را از ناآگاهی و خواب به آگاهی می‌رساند و زندگی‌اش را پیش چشمانش به تصویر می‌کشد.

عتیق ارونند منتقد بعدی بود که در مورد رویکرد فلسفی - اجتماعی عمران راتب، روزنامه‌نگار، با خوانش قسمت از مقاله و یادداشت خود تحت نام «دایره شرارت و موقعیت هرمنوتیکی» پایان بخش این محفل بود. او در این یادداشت گفت: رمان «زندگی به سفارش پشه‌ها»، تلاشی است برای ملاقات دوباره با یک تاریخ. با این حال، روایت این رمان از مسیر باریکی می‌گذرد که با عبور پشه‌ای از پیش چشمان راوی، راوی را از ناآگاهی و خواب به آگاهی می‌رساند و زندگی‌اش را پیش چشمانش به تصویر می‌کشد.

گفتمان ادبی ایران و افغانستان به روایت داستان

مرتضی حسینی شاهترابی



و افتراق فرهنگی دو کشور هم زبان به روایت داستان یاد کرد و گفت: «دلیل بسیار ساده ما گفتمان فرهنگی دو کشور به روایت داستان هم‌زبانی بیش‌تر آشنا شویم». وی در توضیح بیشتر این هدف‌گذاری افزود: «رهاورد انسان قرن بیستم تعامل اندیشه و گفتمان است و این گفتمان اتفاق نمی‌افتد مگر از طریق ارتباط زبانی. ما برای فهم ارتباط‌ها و انتقال اندیشه و فرهنگ خود به دیگران در حال حاضر ابزاری جز زبان نداریم».

نویسنده رمان «فرمان یازدهم» با اشاره به چندصدایی بودن ادبیات و آثار ادبی بهترین راه تعامل جوامع مختلف ادبی را گفتمان ادبی دانست و در تبیین این اولویت گفت: «مطالعات فرهنگی-اجتماعی هر جامعه‌ای در گرو شناخت وضعیت امروز و پیچیدگی‌های آن جامعه است و ادبیات به منزله گفتمانی است که این پیچیدگی‌ها را باز می‌کند و منبعی غنی برای فهم مسائل اجتماعی و فرهنگی است.»

«کانون ادبی - فرهنگی کلمه» (افغانستان) و گروه «داستان جمعه» (ایران) در کوششی مشترک با پشتیبانی مجتمع ناشران (قم) و مؤسسه خانه کتاب (تهران) برای نخستین بار «همایش داستانی ایران و افغانستان» را در روز جمعه ۲۲ دلو ۱۳۹۵ در مجتمع ناشران قم برگزار کرد. نواختن سرود ملی دو کشور ایران و افغانستان، سخنرانی «ره‌نورد زریاب»، «منوچهر فرادیس»، «شوکت‌علی محمدی شاری»، «ریحانه بیانی»، «زهرة عارفی»، «مهدی حمیدی پارسا»، «بهروز انوار» و «ایمان حکمت تقی‌آبادی» همراه با داستان‌خوانی «حسین فخری»، «سمیه کابلی»، «معصومه امیری»، «معصومه میر ابوطالبی» و «زهرة عارفی» بخشی از برنامه‌های همایش بود.

گفتمان ادبی، بهترین راه تعامل جوامع مختلف

«زهرة عارفی» دبیرگروه «داستان جمعه»، نخستین سخنران همایش هدف از برگزاری این همایش را تلاشی برای شناخت وجوه اشتراک

دبیرگروه «داستان جمعه» قم در پایان صحبت‌هایش به معرفی اجمالی این گروه مستقل و خودجوش پرداخت و آغاز فعالیت‌هایش را از سال ۱۳۹۴ و علت اصلی شکل‌گیری‌اش را نیز نیاز داستان‌نویسان به برگزاری جلسه‌های نقد تخصصی و مستقل در شهر قم دانست. این عضو هیأت مدیران گروه داستان جمعه برگزاری حدود بیست جلسه عمومی نقد رمان و مجموعه داستان در حوزه بزرگسال، نوجوان و کودک از داستان‌نویسان ایرانی، چهار جلسه بررسی سبک داستان‌نویسان ایرانی و غیرایرانی، برگزاری کارگاه‌های تخصصی نقد داستان و فیلم‌نامه، جلسه نقد فیلم و برگزاری اردو و رونمایی کتاب اعضای گروه را بخشی از دستاوردهای گروه داستان جمعه در این مدت دانست.

انتساب درست گویش‌ها به جغرافیای فرهنگی است نه جغرافیای ملی

«شوکت‌علی محمدی شاری» (عضو ستاد برگزاری همایش) دومین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» بود و بر ضرورت هم‌زمانی و توجه به ظرفیت‌های آن تأکید کرد و گفت: «به عنوان دو کشور هم‌زبان مطرح هستیم، اما کمتر از ظرفیت‌ها و ظرفیت‌های گویش‌ها و لهجه‌های فارسی مخصوصاً بخش شرقی اطلاعاتی وجود دارد در فرهنگ‌نویسی و دست‌نویسی؛ و همین‌طور در فرهنگستان زبان و ادب فارسی کمتر از این ظرفیت‌ها استفاده شده است.»

نویسنده کتاب «دُر اوستایی در صدف لهجه هزارگی» تقسیم‌بندی لهجه‌ها و گویش‌های زبانی را بر مبنای جغرافیای ملی و واحدهای سیاسی نادرست دانست و افزود: «لهجه و گویش مبنای جغرافیای فرهنگی دارد نه جغرافیای ملی. حتی گاهی در نامگذاری زبان دچار خطا می‌شویم و می‌گوییم: لهجه دری و لهجه فارسی. فارسی دری یا دری فارسی صفت و موصوف هم و بیانگر حقیقت واحدند به عنوان زبانی که روزگاری گستره بسیار وسیعی داشته و امروزه زبان رسمی سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان است.»

«رئیس کانون ادبی - فرهنگی کلمه» درباره پیشینه فعالیت‌های این کانون گفت: کانون کلمه ریشه در ادبیات مهاجرت در دهه شصت دارد، ادبیاتی که در آن زمان نو پا بود، به خصوص در شعر. سپس، با شکل‌گیری ادبیات جدید مهاجرت در دهه هفتاد، قم و مشهد به عنوان مراکز اصلی ادبیات مهاجرت مطرح شد. بنیان فصلنامه دُر دری توسط مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در قم پایه‌گذاری شد و در دفتر مشهد توسط نسل اول شاعران و داستان‌نویسان مهاجرت کار می‌شد و با فعالیت‌ها و جلسات ادبی دفتر مجله نسلی از شاعران و نویسندگان در مشهد رشد یافتند. «کانون ادبی کلمه» در سال ۱۳۸۰ به عنوان تشکیلی ادبی شکل گرفت و در سال‌های اخیر فعالیت منسجم‌تری در زمینه ادبیات دارد و نسلی از شاعران و داستان‌نویس در جلسات این کانون رشد کرده‌اند و نسل جوان تلاش می‌کنند هر روز بهتر از دیروز باشند.

رونق داستان در دور تازه فعالیت‌های کانون کلمه

«ریحانه بیانی» سومین سخنران همایش به معرفی بخش داستان کانون ادبی کلمه پرداخت و گفت: «داستان‌نویسان از ابتدای تأسیس کانون

(۱۳۸۰) همپای شاعران در جلسات حضور داشتند، اما به تدریج فعالیت‌هایشان کم‌رنگ شد و دور جدید فعالیت‌های بخش داستان کلمه از تابستان ۱۳۹۳ با آمدن احمد مدقق، ریحانه بیانی و مرتضی شاهترابی آغاز شد و رونق دوباره یافت که تاکنون به طور منظم و رونق‌مند ادامه یافته است.»

بیانی حضور و درخشش داستان‌نویسان کانون ادبی کلمه در جشنواره‌های ایران و افغانستان از جمله «قندپارسی»، «جشنواره ادبی نوروز»، «واژه‌های تشنه»، «داستان کلمه»، «هنرهای آسمانی» و «هزار و یکشب» را بخشی از موفقیت‌های داستان‌نویسان کانون خواند و افزود: «بخش داستان کانون کلمه در دور جدید فعالیت‌هایش با برنامه‌های متنوع و منظم همراه داستان‌نویسان مهاجر بوده و هست.»

خواننده ایرانی در پی جهان داستانی نو در آثار داستانی افغانستان

«مهدی حمیدی پارسا» (داستان‌نویس و منتقد ایرانی) چهارمین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» اشتراکات فرهنگی فراوان دو کشور ایران و افغانستان را یادآور شد و بی‌خبری بخش قابل توجهی از فضای فرهنگی ایران از فضای فرهنگی افغانستان را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «به نظر می‌رسد ادبیات داستانی بسیار می‌تواند در برطرف‌شدن این نقص مؤثر باشد و منجر به کشف فضای فرهنگی افغانستان از دل آثار داستانی نویسندگان افغانستان شود؛ زیرا نویسنده وقتی داستان می‌نویسد، خودآگاه یا ناخودآگاه، مسائل شخصی خودش را بروز می‌دهد و خواننده می‌تواند با خواندن اثر به کشف دنیای ذهنی نویسنده و دنیای زیستی او نائل شود.»

این منتقد ادبی در ادامه سخنانش به بازی‌های زبانی و نقش زبان در داستان‌نویسی به ویژه داستان‌های نویسندگان افغانستان پرداخت و اظهار داشت: «نخستین مواجهه خواننده با داستان در سطح زبان است، اما این بدان معنا نیست که تمام توجه نویسنده در هنگام نوشتن داستان مصروف امر زبان شود. در واقع، زبان در داستان در دو سطح ارائه می‌شود: یکی زبان به معنای ابزار انتقال معنا و دیگری زبان به معنای امری که خودش اصالت دارد؛ یعنی خودش گاهی در داستان هدف می‌شود. جهان داستان را مجموعه‌ای از عناصر می‌سازد که زبان یکی از مؤلفه‌های آن است. در ساخته شدن جهان داستان آنچه بیش از همه اهمیت دارد داشتن یک نگاه نو و عمیق به هستی و انسان است.

وقتی حرف از ادبیات داستانی افغانستان می‌شود، بلافاصله سراغ تفاوت‌های زبانی دو کشور می‌روند، ولی این بحث، به زعم من، بحث کم‌اهمیتی است. خواننده ایرانی وقتی داستانی از نویسنده افغانستانی می‌خواند، مشکل خاصی با زبان ندارد (زبان به معنای اول)، ممکن است با برخی تعابیر که با گویش‌های محلی گفته می‌شود مشکل داشته باشد که آن هم در بستر داستان حل می‌شود. آنچه اهمیت دارد این است که جهان داستانی افغانستان را بشناسیم و خواننده ایرانی به دنبال شناختن این جهان داستانی است.»

«حمیدی پارسا» افزود: «موضوعیت دادن زبان در داستان می‌تواند در خدمت ساختن جهان داستانی باشد به شرطی که درست استفاده



چند دقیق و بی طرف روایت شود؟»

نویسنده رمان «تراش سوخته‌ها» در جمع‌بندی سخنانش گفت: «در نهایت، می‌توان این طور فهمید که اقلیم چند نوع تأثیر بر نوشتن دارد. منظور از زیستگاه همهٔ مختصات آن زیستگاه است: نگاه حکومت‌ها، ابزار رسانه‌ای، ثباتی که زیستگاه به زندگی نویسنده می‌دهد یا نمی‌دهد، ارتزاق و معیشت و فرصتی که زیستگاه به نویسنده می‌دهد تا نویسنده شود و جایگاهی که او در آن زیستگاه دارد. زیستگاه می‌تواند امکانات نوشتن را به نویسنده بدهد یا ندهد.»

قوانین دست و پاگیر رابطهٔ فرهنگی ایران و افغانستان را یک‌سویه کرده است

«منوچهر فرادیس» مدیر نشر «زریاب» ششمین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» تصویر و ذهنیت مسلط اذهان عمومی و جامعهٔ ادبی ایران را از افغانستان مورد انتقاد قرار داد و گفت: «علت پیدایی این نوع ذهنیت را رابطهٔ فرهنگی یک‌سویهٔ ایران با افغانستان می‌دانم، رابطه‌ای که می‌تواند دو سویه باشد، اما قوانین دست‌وپاگیر آن را یک‌سویه کرده است. به همین دلیل، تصویری که از افغانستان و مردمش برای مردم ایران حاصل شده تصویر جنگ، آوارگی و کارگری است و جامعهٔ امروز افغانستان را که می‌توان از رمان‌ها و داستان‌های امروز کابل شناخت نمی‌بینیم.»

وی گفت: «ما آخرین کار محمود دولت‌آبادی را که بنی‌آدم باشد در کابل داریم، ما رمان گلنار و آیین رهنورد زریاب که سال ۱۳۸۱ چاپ شده هنوز به تهران نرسیده، در حالی که اوج ادبیات داستانی افغانستان بعد از سال ۱۳۸۰ است و آن چه در بازار نشر کابل خریدار دارد رمان و داستان کوتاه است. کتابی که در تهران چاپ می‌شود چند هفته بعد به کابل می‌رسد، اما رمانی که از افغانستان و در جایزهٔ جلال آل‌احمد برنده می‌شود هنوز اجازه ندارد وارد ایران شود.»

او در مورد جایگاه رهنورد زریاب در ادبیات داستانی و این که کتاب‌هایش خواننده شده گفت: «علت خوانده‌شدن آثار استاد زریاب این است که زریاب بایک آگاهی و آزادی کامل داستان‌هایش را نوشته و فریفتهٔ هیچ ایدئولوژی‌ای نشده است. به همین دلیل، داستان‌هایش هنوز

شود؛ اما اگر در استفاده از این زبان اغراق شود به جهان داستانی آسیب می‌زند و ارتباط خواننده را با داستان مشکل می‌کند. برای من، به عنوان یک خواننده، بیش از زبان داستان، آن نگاه نو و جهان داستانی است که باعث می‌شود به سراغ داستان افغانستان بروم، جهانی برساخته از یک اندیشهٔ نو و جهانی نو.»

زیستگاه یعنی همه چیز نوشتن

«بهرروز انوار» (داستان‌نویس و منتقد ایرانی) پنجمین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» سخنانش را به محور زیستگاه و اثرگذاری اش بر داستان‌نویسی داستان‌نویسان ایران و افغانستان اختصاص داد و گفت: «من هنرمندان و نویسندگان زیادی را در اقلیم فارس می‌شناسم که هنوز اسمشان هنرمند نشده یا هنوز کسی نویسنده صدایشان نمی‌کند و گاهی سختی‌ها و اضطراب زمانه نومیدشان می‌کند، کم‌رنگ می‌شوند و از بین می‌روند. این اولین تأثیر زیستگاه روی نوشتن نویسنده‌هاست، نویسنده‌ای که هرگز نویسنده نمی‌شود یا آن قدر دیر نویسنده می‌شود که به دردش نمی‌خورد؛ بعد از مرگش. منظورم گذران حیات است از راه نوشتن؛ نوشتن در شرایطی که ارتزاق از مسیر دیگری است؛ تنها حاصل آن اضطراب است و نتیجه‌اش اضطراب.»

دبیر بخش ادبی مجلهٔ تصویر خیال دربارهٔ تأثیر زیستگاه بر نوشتن افزود: «زیستگاه یعنی همه چیز نوشتن. یعنی تعیین‌کنندهٔ زبان نوشتن، دیدگاه نوشتن، زاویه نگاه کردن. از چگونگی زیستگاه است که پروسه نوشتن شکل می‌گیرد. داشتم به نویسنده‌های افغانستانی فکر می‌کردم و البته به نوعی ایرانی. این که چرا ما یکی مثل جویس یا داستایوفسکی نداریم. یکی مثل کارور نداریم یا زنی مثل مونرو. یکی هم که تلاش می‌کند مثل جویس باشد یا مثل کارور باشد کاریکاتوری مضحک از او می‌شود؛ چون زیستگاه آن‌ها با ما فرق دارد.»

زیستگاه و نویسنده دست در دست هم می‌دهند تا هر دو به مرور به فراموشی سپرده شوند. نویسنده‌ای که به زمان خودش تعلق نداشته باشد چطور می‌تواند به آینده نیز متعلق باشد و زیستگاهی که مردمان زمانه‌اش روایتش نکنند و در نتیجه درکش نکنند چطور می‌تواند توسط آیندگان هر

که هنوز است خواننده دارند؛ چون هیچ وقت برای حزب یا سازمانی قلم نزد که امروز آثارش تاریخ‌مصرف داشته باشد).

گفتمان شناخت صحیح‌تر

«ایمان حکمت تقی‌آبادی» دیگر سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» از آشنایی نزدیکش با فضای فرهنگی - ادبی افغانستان در پنج سال اخیر سخن گفت و اظهار داشت: «به عنوان کسی که پنج سال اخیر را در افغانستان بودم و دررفت و آمد هستم می‌گویم فضای فرهنگی و فرهنگیان ما تصاویر مخدوشی از هم دارند که نیازمند به اصلاح است فرقی هم نمی‌کند از افغانستان به ایران، از ایران به افغانستان.

در مقاله «زبان فارسی، تنازع یا کنترل» یکی از پیشنهاداتم این بود که به سمت ایجاد گفتمانی تازه برویم، به نام گفتمان شناخت صحیح‌تر. هم‌اکنون از هم شناخت داریم و همدیگر را می‌شناسیم، اما شناختی کم و گاه ناصحیح است. به هموطنان ایرانی خودم پیشنهاد می‌کنم که این کار باید حداقل از ایران شکل بگیرد. ما واقعاً شناختی از ادبیات خلاقانه، جدی و انتقادی افغانستان نداریم. من که مدت پنج یا شش سالی است به طور جدی ادبیات افغانستان را دنبال می‌کنم می‌بینم در پاره‌ای موارد آثار تولیدشده در افغانستان از آثار تولیدشده در ایران بسیار بلندتر و متعالی‌تر است. بنابراین، اگر دوستانی علاقمند به ادبیات فارسی هستند پیشنهاد می‌کنم گفتمان شناخت صحیح‌تر را پیگیری کنند.»

ادبیات داستانی افغانستان در معرض آسیب‌ها

«محمداعظم رهنورد زریاب» داستان‌نویس نام‌آشنا و شناخته‌شده افغانستان آخرین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» بود و سخنانش را به آسیب‌شناسی وضعیت کنونی ادبیات داستانی افغانستان اختصاص داد و کم‌توجهی و پشتیبانی نکردن دولت از ادبیات و فعالیت‌های ادبی را یکی از مهم‌ترین آسیب‌های موجود یاد کرد و گفت: «دولت‌ها وظیفه دارند به کار فرهنگ بپردازند، از پدیده‌های فرهنگی حمایت کنند و در راه بهبود و گسترش فرهنگ و هنر هزینه کنند. اما در کشور ما از این سخن‌ها خبری نیست. دولت ما و دولتمردان برای پدیده‌هایی به نام هنر، فرهنگ و ادب هیچ ارزشی قائل نیستند و از این رو این پدیده‌ها در جامعه به حاشیه رفته است.»

نویسنده «چارگرد قلا گشتم» در آسیب‌شناسی جامعه ادبی، به ویژه داستان‌نویسان افغانستان، تقلید را آسیبی دیگر در پیش روی نویسندگان دانست و تأکید کرد: «نویسنده اگر می‌خواهد نویسنده شود، باید تاحد امکان تمامی آثار نویسندگان بزرگ جهان را بخواند، اما نباید از آن چیزهایی که خوانده است تقلید کند. باید خودش به آفرینش و ابتکار دست بزند؛ چون هرگونه تقلیدی مانع شکوفایی نویسنده می‌شود. اما در افغانستان سوگ‌مندانه دیده می‌شود که شماری از نویسندگان آثار منتقدان و نویسندگان به اصطلاح پسامدرن را می‌خوانند و چیزهایی را یادداشت برمی‌دارند و بعد می‌خواهند بر پایه همین ویژگی‌ها اثری بیافرینند روشی که هیچ کاری به پیش نمی‌برد و آفرینش را در نویسنده سرکوب می‌کند. حتی منتقدان ما هم نقدهای منتقدان باختر زمین را می‌خوانند و یادداشت‌ها برمی‌دارند و وقتی می‌خواهند اثری را نقد کنند با



بهره‌برداری از آن یادداشت‌ها اثر را نقد می‌کنند که آیا با آن ارزش‌نمایی که آن منتقد غربی یا شرقی به کار برده است اصلاً مطابقت دارد یا ندارد. این هم جلوی نقد خلاق را می‌گیرد.»

نویسنده «دوریش پنجم» در آسیب‌شناسی جامعه ادبی و داستانی افغانستان بر مسأله جانبداری‌های غیر ادبی و مبتنی بر تعصبات قومی و قبیله‌ای اشاره کرد و تصریح کرد: «سوگ‌مندانه باید گفت در جامعه ادبی افغانستان نوعی پارتی‌بازی‌ها آغاز شده است و این پارتی‌بازی‌ها غالباً رنگ و نواخت قومی دارند. بدین معنی که شاعران تاجیک یک شاعر درجه چهار تاجیک را برتری می‌دهند از یک شاعر مثلاً بسیار خوب اوزبیک یا هزاره. به همین گونه نویسندگان و منتقدان جامعه هزاره ما یک نویسنده هزاره درجه چهارم را برتری می‌دهند بر یک نویسنده بسیار خوب تاجیک یا پشتون یا اوزبیک؛ و این پارتی‌بازی‌ها هیچ ثمری ندارد جز ضربه‌زدن بر پیکر جامعه ادبی افغانستان.»